



## درس نوزدهم: گذر سیاوش از آتش



**چکیده داستان:** (یکی از شورانگیزترین و غم آلوده ترین، داستان‌های شاهنامه فردوسی، سوگ سیاوش است. سیاوش فرزند کاووس، شاه خیره سر کیانی است که پس از زاده شدن، رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، فرهختگی و رزم و بزم بدو می‌آموزد. در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه، به سیاوش دل می‌بندد؛ اما او که آرم و حیا و پاکدامنی و عفاف آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد و به همین دلیل از سوی سودابه متهم می‌شود. سیاوش، برای اثبات بی‌گناهی خویش از میان آتش می‌گذرد و از این آزمایش، سرافراز بیرون می‌آید. پس از چندی، (برای دور ماندن از وسوسه‌های سودابه و خیره سری‌های کاووس) داوطلبانه، از جانب پدر

برای جنگ با افراسیاب به سوی توران زمین می‌رود. افراسیاب گروگان‌هایی را به نزد او می‌فرستد و سیاوش آشتی را می‌پذیرد. از دیگر سو، کاووس از سیاوش می‌خواهد که گروگان‌ها را بکشد؛ اما سیاوش نمی‌پذیرد و به توران پناه می‌برد. در آنجا با جریره، دخت پیران و بیسه (وزیر خردمند افراسیاب) و فرنگیس، دخت افراسیاب ازدواج می‌کند، از جریره، فرود و از فرنگیس، کیخسرو، زاده می‌شود. سیاوش دو شهر "گنگ دژ" و "سیاوش گرد" را در توران بنا می‌نهد. پس از چندی به تحریک گرسیوز، میانه سیاوش و افراسیاب به تیرگی می‌گراید و سرانجام، خون او در غربت و بی‌گناهی ریخته می‌شود.)

**قلمرو زبانی:** سوگ: عزا / خیره سر: گستاخ و بی شرم، لجوج / فرهختگی: فرهخته بودن / فرهخته: برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت و فرهنگ / عفاف: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزگاری، پارسایی / آرم: شرم، حیا / قلمرو ادبی: دل می‌بندد: کنایه از شیفته می‌شود /

**زمینه‌های حماسه:** ملی، داستانی و روایی، قهرمانی، شگفت آوری (خرق عادت)

**بازیگران داستان:** سیاوش؛ پور کی‌کاووس؛ کاووس؛ پادشاه ایران؛ سودابه؛ همسر کی‌کاووس؛ افراسیاب؛ پادشاه تورانی

### ۱- چنین گفت موبد به شاه جهان / که درد سپهبد نماند نهران

**قلمرو زبانی:** موبد: روحانی زردشتی / شاه جهان: منظور "کاووس شاه" / سپهبد: سردار و فرمانده سپاه، سپه سالار؛ منظور: کاووس شاه [سپه: سپاه، بد: بزرگ] / درد سپهبد: منظور "ارتباط بین سیاوش و همسر کاووس، سودابه". / قلمرو ادبی: قالب: مثنوی / وزن: فعول فعول فعل (رشته انسانی) / موبد: مجاز از مشاور / جهان: مجاز اغراق آمیز از "ایران" / جهان، نهران: جناس ناهمسان اختلافی / واج آرایی «ن»

بازگردانی: روحانی مشاور پادشاه به کاووس چنین گفت که مشکل شاه پنهان نمی‌ماند.

پیام: مصراع دوم: برابر مَثَلِ " ماه پشت ابر نمی‌ماند "

### ۲- چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی / بیاید زدن سنگ را بر سبوی

**قلمرو زبانی:** گفت و گوی: منظور " حقیقت ماجرای سیاوش و سودابه " / پیدا کردن: آشکار کردن / سبوی: کوزه، ظرف معمولاً دسته دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا ننگ داشتن مایعات / قلمرو ادبی: سنگ، سبوی: تضاد / سنگ بر سبوی زدن: کنایه از " آزمایش و امتحان "

بازگردانی: اگر می‌خواهی حقیقت آشکار شود، باید به آزمایش سیاوش و سودابه بپردازی.

پیام: آزمون و سنجش برای شناخت حقیقت

**۳- که هر چند فرزند هست ارجمند / دل شاه از اندیشه یابد گزند**

**قلمرو زبانی:** فرزند: سیاوش / اندیشه: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر / ارجمند: گرامی / گزند: آسیب، آزار / قلمرو ادبی: دل: مجاز از " وجود " / واج آرای: «ن»

بازگردانی: هر چند سیاوش گرامی است؛ اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

**۴- وزین دختر شاه هاماوران / پراندیشه گشتی به دیگر کران**

**قلمرو زبانی:** وزین: و از این / هاماوران: نام کشوری قدیمی. شکل فارسی شده حمیر واقع در یمن امروزی / دختر شاه هاماوران: منظور " سودابه "؛ کی کاووس پس از این که شاه هاماوران را شکست، می‌دهد، افزون بر گرفتن باج و خراج، دخترش، سودابه را نیز به همسری برمی‌گزیند. / پراندیشه: هراسان، بدگمان، اندوهگین، ترسان، مضطرب / کران: طرف؛ سو؛ جهت / به دیگر کران: از طرف دیگر / قلمرو ادبی:

بازگردانی: از سوی دیگر، سودابه نیز موجب نگرانی خاطر شاه و بدگمانی او، شده است.

**۵- ز هر در سخن چون بدین گونه گشت / بر آتش یکی را ببايد گذشت**

**قلمرو زبانی:** ز هر در: از هر باب / قلمرو ادبی: تلمیح به باور گذشتگان که برای شناسایی گناهکار از بی گناه، از آتش برمی‌گشتند. / هر، در: جناس

بازگردانی: چون کار به این جا کشیده شد [گنه کار پیدا نشد] به ناچار باید یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) برای اثبات بی گناهی خود از آتش بگذرد.

پیام: آزمون آتش برای آشکارگی حقیقت (آزمون ور)

**۶- چنین است سوگند چرخ بلند / که بر بی گناهان نیاید گزند**

**قلمرو زبانی:** گزند: آسیب / قلمرو ادبی: چرخ: استعاره از فلک و آسمان / این بیت به باور گذشتگان اشاره دارد (آتش بی گناهان را نمی‌سوزاند) / سوگند چرخ: جانبخشی / واج آرای: «ن» / بیت زیانزد است

بازگردانی: سوگند آسمان این چنین است که آتش به بی گناهان آسیب نمی‌رساند.

پیام: برابر با مثل «سر بی گناه بالای دار نمی‌رود».

**۷- جهاندار، سودابه را پیش خواند / همی با سیاوش به گفتن نشانند**

**قلمرو زبانی:** جهاندار: منظور " کاووس شاه " / خواندن: صدا کردن / قلمرو ادبی: جهان: مجاز اغراق آمیز از ایران / به گفتن نشانند: کنایه از "رو به رو کردن"

بازگردانی: کاووس شاه، سودابه را به نزد خود فراخواند و او را با سیاوش روبه رو کرد.

**۸- سرانجام گفت ایمن از هر دوان / نگردد مرا دل، نه روشن روان**

**قلمرو زبانی:** ایمن: در امن، دل آسوده / هر دوان: هر دوی آن‌ها (سیاوش و سودابه) // را: نشانه اضافه گسسته (دل من) / قلمرو ادبی: " روشن نگشتن روان": کنایه از "نبود آرامش، داشتن بدگمانی" / دوان، روان: جناس؟ / واج آرای: «ن» / روان روشن: حس‌آمیزی؟



بازگردانی: سرانجام کاووس به هر دوی آن‌ها گفت که دل (خاطر) من از شما دو تن آسوده نمی‌شود و روح آرامش نمی‌گیرد (من هنوز نسبت به شما بدگمانم)

#### ۹- مگر کآتش تیز پیدا کند / گنه کرده را زود رسوا کند

**قلمرو زبانی: تیز: شعله ور / پیدا کند: روشن و آشکار سازد. / قلمرو ادبی: مگر: ایهام (۱- شاید، قید تردید، ۲- امید است، قید آرزو) / مصراع نخست: جانبخشی**

بازگردانی: به این امید (شاید) که آتش شعله ور حقیقت را روشن سازد و سریع، گناه کار را رسوا نماید.

پیام: آزمون آتش برای آشکارگی حقیقت

#### ۱۰- چنین پاسخ آورد سودابه پیش / که من راست گویم به گفتار خویش

**قلمرو زبانی: مرجع ضمیر: " من " سودابه / قلمرو ادبی: جناسواره: پیش، خویش**

بازگردانی: سودابه چنین پاسخ داد که سخنان من راست است و دروغ نمی‌گویم.

#### ۱۱- به پور جوان گفت شاه زمین / که رایت چه بیند کنون اندرین؟

**قلمرو زبانی: پور: فرزند پسر / پور جوان: سیاوش / شاه زمین: منظور " کاووس شاه " / رایت چه بیند: رای و نظر تو چیست؟ / اندرین: در این مورد ( در مورد سخنان اتهام آمیزی که سودابه به تو نسبت داده است) / قلمرو ادبی: مصراع دوم: واج آرایه؛ تکرار صامت " ن " / زمین: مجاز اغراق آمیز از " ایران "**

بازگردانی: کاووس به پسر جوانش گفت: در مورد این اتهام، نظر تو چیست؟

پیام: چه دفاعی از خود داری.

#### ۱۲- سیاوش چنین گفت کای شهریار / که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

**قلمرو زبانی: کای: که ای / شهریار: پادشاه ( کاووس) / دوزخ: جهنم / مرا: برای من ( را: حرف اضافه به معنی " برای ") / خوار: آسان، سهل (هم‌اوا؛ خار: تیغ) / قلمرو ادبی: دوزخ: مجاز از آتش**

بازگردانی: سیاوش چنین گفت که ای پادشاه، تحمل آتش از شنیدن این بهتان برای من ساده تر است (با شنیدن این اتهامات، عبور از آتش برای من بی‌گناه، آسان است)

#### ۱۳- اگر کوه آتش بود بسپریم / ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

**قلمرو زبانی: سپردن: طی کردن، بیمودن (بن ماضی: سپرد، بن مضارع: سپر) / تنگ: منظور " تنگه آتش " / ازین تنگ خوار است اگر بگذرم: اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان خواهد بود ( / خوار: آسان، ساده / قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی (آتش: مشبّه / کوه: مشبّه به) / اغراق**

بازگردانی: اگر کوهی از آتش نیز باشد، آن را می‌پیمایم و اگر قرار بر عبور از آتش باشد، برای من کاری آسان است.

پیام: دشواری شنیدن بهتان

**۱۴- پرنده‌شده شد جان کاووس کی / ز فرزند و سودابه نیک پی**

**قلمرو زبانی:** اندیشه: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر / جان مجاز از " وجود " / کی: پادشاه، عنوان پادشاهان سلسله کیانی مانند کی قباد، کی کاووس، کی خسرو (کی از نظر دستوری، شاخص است). / پی: قدم / نیک پی: در اینجا استعاره (ریشخند) از بدقدم / قلمرو ادبی: جناس: کی، پی

بازگردانی: کی کاووس از فرزند خود سیاوش و همسر خود سودابه، به سختی اندوهگین و نگران شد.

**۱۵- کزین دو یکی گر شود نابکار / از آن پس که خواند مرا شهریار؟**

**قلمرو زبانی:** کزین دو: که از این دو (سودابه و سیاوش) / نابکار: گناهکار، بدکار / که (مصراع دوم): چه کسی (ضمیر پرسشی) / که خواند مرا شهریار: پرسش انکاری (کسی مرا پادشاه نمی‌داند). / قلمرو ادبی: دو، یکی: تناسب (مراعات نظیر) بازگردانی: (حتی) اگر یکی از این دو نفر نیز گناهکار باشد، دیگر پس از این، کسی مرا پادشاه نخواهد خواند.

**۱۶- همان به کزین زشت کردار دل / بشویم کنم چاره دل گسل**

**قلمرو زبانی:** به: بهتر ("است" به قرینه معنوی حذف شده است) / زشت کردار: منظور: بدگمانی، بددلی، سوءظن / زشت کردار: ترکیب وصفی وارون (کردار زشت) / دل گسل: (صفت فاعلی مرگب کوتاه) آنچه سبب گسستن و آزرده شدن دل شود، ناگوار، دل شکن، دلخراش / گسلیدن: (بن ماضی: گسست، بن مضارع: گسل) / چاره کنم: چاره‌ای بیندیشم، راهی پیدا کنم / قلمرو ادبی: دل شستن: کنایه از خود را رها کردن، / واژه آرایی: دل

بازگردانی: بهتر است که خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ و دل آزار، چاره‌ای بیابم.

**۱۷- به دستور فرمود تا ساروان / هیون آرد از دشت، صد کاروان**

**قلمرو زبانی:** دستور: وزیر، مشاور / ساروان: شتریان، شتردار / هیون: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام / کاروان: قافله / کاروان: ممیز (صد کاروان هیون) / قلمرو ادبی: دستور: ایهام تناسب (۱- وزیر، مشاور، رایزن ۲- "امر و فرمان" که با واژه "فرمود" تناسب دارد). / نهاد فرمود: "کاووس شاه / صد: مجاز از بسیار / تناسب: ساروان، هیون، کاروان / ساروان، کاروان: جناس ناهمسان بازگردانی: کاووس به وزیر خود فرمان داد تا شتریان، صد کاروان شتر از دشت بیاورد.

**۱۸- نهادند بر دشت هیزم دو کوه / جهانی نظاره شده هم گروه**

**قلمرو زبانی:** نظاره شدن: تماشا کردن / کوه: ممیز / هم گروه: با همدیگر، به اتفاق هم / قلمرو ادبی: هر دو مصراع آرایه اغراق دارند. / جهان: مجاز از مردم / دشت، کوه: تناسب

بازگردانی: هیزم فراوانی به اندازه دو کوه در دشت آماده کردند و مردم بسیاری نیز با همدیگر به تماشا مشغول شدند.

**۱۹- بدان گاه سوگند پرمايه شاه / چنین بود آیین و این بود راه**

**قلمرو زبانی:** گاه: زمان / بدان گاه: در زمان کی کاووس / سوگند: (در این بیت) راه و رسم در تشخیص خطاکار از درست کار / مایه: قدرت، توانایی / پرمايه: گران مایه، پرشکوه / این بیت به باور گذشتگان اشاره دارد / قلمرو ادبی: گاه، شاه، راه: جناس ناهمسان



بازگردانی: در آن زمان (زمان کی کاووس)، راه و رسم شاهان در شناسایی خطاکار از درستکار این گونه بود؛ (زیرا به باور ایشان، آتش پاک و مقدس هرگز انسان‌های پاک را نمی‌سوزاند).

## ۲۰- و زآن پس به موبد بفرمود شاه / که بر چوب ریزند نفت سیاه

**قلمرو زبانی: موبد:** روحانی زرتشتی، در اینجا به معنای مشاور / **فرمودن:** (بن ماضی: فرمود، بن مضارع: فرما) // **نفت سیاه:** قیر خام

بازگردانی: سپس کاووس شاه به روحانی مشاور خود دستور داد که بر روی چوب‌ها نفت سیاه بریزند.

## ۲۱- بیامد دوصد مرد آتش فروز / دمیدند گفتی شب آمد به روز

**قلمرو زبانی: دو صد:** دویست نفر / **آتش فروز:** روشن کننده آتش، صفت فاعلی مرکب کوتاه (آتش افروزنده) / **دمیدند:** فوت کردند / **گفتی:** انگار که، گویی / **شب آمد به روز:** شب (از شدت دود) گشت، شب جای روز را گرفت / **به:** به معنای «در» / **قلمرو ادبی: گفتی شب آمد به روز:** تشبیه، (به علت دود بسیار، روز به شب مانند شد)، کنایه از تاریک شدن هوا / **گفتی:** در اینجا قید تردید و ادات تشبیه است. / **شب، روز:** تضاد / اغراق / **واج آرای:** «د» /

بازگردانی: دویست نفر برای روشن کردن آتش پیش آمدند و آن قدر دمیدند که (از شدت دود) انگار روز به شب تبدیل شد.

پیام: شدت دود و آتش

## ۲۲- نخستین دمیدن سیه شد ز دود / زیانه برآمد پس از دود، زود

**قلمرو زبانی: دمیدن:** فوت کردن / **زیانه:** زبانه آتش، شعله آتش / **برآمد:** بلند شد / **قلمرو ادبی: دود، زود:** جناس ناهمسان / **تناسب:** سیه، دود، زبانه / **واج آرای:** «د» / **واژه آرای:** دود

بازگردانی: با نخستین دمیدن در هیزم همه فضا از دود سیاه شد و پس از آن به تندی آتش شعله ور گردید و زیانه کشید.

## ۲۳- سراسر همه دشت بریان شدند / بر آن چهر خندانش گریان شدند

**قلمرو زبانی: سراسر:** همه / **بریان:** کباب شده و پخته شده بر آتش / **چهر:** چهره، صورت / **مرجع ضمیر "ش":** سیاوش و نقش مضاف الیه دارد / **قلمرو ادبی: دشت:** مجاز از "مردمی که در دشت نظاره گر بودند" / **بریان شدن:** کنایه از "غمگین و ناراحت شدن"، در سوز و گداز بودن، اغراق / بریان، گریان: جناس ناهمسان / **خندان، گریان:** تضاد / **واج آرای صامت "ن":** /

بازگردانی: همه مردم حاضر در دشت از این آزمایش غمگین و ناراحت بودند و همه بر آن چهره خندان، معصوم و بی گناه سیاوش گریان بودند.

(مردم می‌دانستند که سیاوش بی گناه است پس بر بی گناهی او می‌گریستند)

## ۲۴- سیاوش بیامد به پیش پدر / یکی خود زرین نهاده به سر

**قلمرو زبانی: پیش:** نزد / **پدر:** کاووس شاه / **خود:** کلاهخود، کلاه جنگی / **زرین:** طلایی / **نهاده:** گذاشته / **قلمرو ادبی: خود، سر:** تناسب

بازگردانی: سیاوش در حالی که کلاهخود طلایی بر سر داشت، نزد پدر آمد.

## ۲۵- هُشیوار و با جامه‌های سپید / لبی پر ز خنده دلی پر امید



**قلمرو زیبایی:** هشیوار: هشیار، هشیارانه، آگاهانه / جامه: لباس، تن پوش / دل پر امید بودن: امید فراوان داشتن / فعل "بود" (در مصراع نخست) و فعل "داشت" (در مصراع دوم): حذف به قرینه معنوی / **قلمرو ادبی:** تناسب: لب، خنده؛ لب، دل / لب پر ز خنده بودن: خندان، کنایه از شادمان بودن / واژه آرایی: پر

**بازگردانی:** (سیاوش) هوشیار بود. لباس‌های سفیدی بر تن، لبی پر از خنده و دلی امیدوار داشت.

### ۲۶- یکی تازی ای بر نشسته سیاه / همی خاک نعلش بر آمد به ماه

**قلمرو زیبایی:** تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک، تیزپوی / **برنشستن:** سوار شدن (فعل پیشوندی) / **یکی و سیاه:** صفت اند برای "تازی" / **نهاد بیت:** سیاوش / نعل: قطعه آهنی که به پاشنه کفش یا به سم ستور می‌زنند / **قلمرو ادبی:** تازی، **برنشستن**، نعل: تناسب / **مرجع ضمیر "ش":** تازی؛ نقش مضاف الیه دارد، وابسته و وابسته / **ماه:** مجاز از آسمان / **خاک نعل اسب بر ماه رفتن:** کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب، اعراف

**بازگردانی:** سیاوش بر اسب تازنده سیاه رنگی نشسته بود و (آن قدر تند می‌راند که) خاک نعل اسبش به ماه می‌رسید.

### ۲۷- پراکنده کافور بر خویشتن / چنانچون بود رسم و ساز کفن

**قلمرو زیبایی:** **کافور:** دارویی خوش بو و سفید رنگ که خاصیت ضد عفونی‌کنندگی دارد و بر جسد می‌پاشند برای گندزدایی و کاستن بوی بد مرده / **بود:** می‌باشد (بن ماضی: بود، بن مضارع: بو) / **رسم و ساز:** آیین / **قلمرو ادبی:** **کافور، کفن:** تناسب

**بازگردانی:** سیاوش همان گونه که آیین کفن و دفن است به خودش کافور پاشیده بود.

**پیام:** آمادگی برای مرگ.

### ۲۸- بدان گه که شد پیش کاووس باز / فرود آمد از باره، بردش نماز

**قلمرو زیبایی:** **بدان گه:** آن زمان / **باز شد:** باز رفت / **بازه:** اسب / **فرود آمد:** پایین آمد، پیاده شد / **نماز بردن:** تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم

**بازگردانی:** هنگامی که سیاوش به نزد کاووس بازگشت از اسب پیاده شد و در برابر کاووس سر خم کرد.

### ۲۹- رخ شاه کاووس پرشرم دید / سخن گفتنش با پسر نرم دید

**قلمرو زیبایی:** **رخ:** چهره، رخسار / **شاه:** شاخص (وابسته پیشین) / **پرشرم:** شرمنده / **قلمرو ادبی:** **رخ:** مجاز از وجود / **سخن گفتن نرم:** کنایه از "مهربانی کردن؛ حس‌آمیزی / **شرم، نرم:** جناس ناهمسان

**بازگردانی:** سیاوش، پدرش را بسیار شرمنده دید و احساس کرد که پدرش با او به نرمی و مهربانی سخن می‌گوید.

### ۳۰- سیاوش بدو گفت انده مدار / کزین سان بود گردش روزگار

**قلمرو زیبایی:** **بدو:** به او؛ **مرجع ضمیر، کاووس / انده:** کوتاه شده "انده" / **انده مدار:** غمگین مباش / **کزین سان:** که این گونه / **بود:** باشد، (بن ماضی: بود، بن مضارع: بو) / **گردانش فعل «بودن»:** من بودم، تو بودی، او بود، ما بودیم، شما بودید، ایشان بودند؛ **من بُوم، تو بُوی، او بُود، ما بُویم، شما بُوید، ایشان بوند / گردش روزگار:** سرنوشت، تقدیر



بازگردانی: سیاوش به کاووس گفت غمگین نباش، سرنوشت و بخش این چنین بوده است.

پیام: پذیرش سرنوشت

### ۳۱- سر پر ز شرم و بهایی مراست / اگر بی گناهم رهایی مراست

**قلمرو زبانی: بهایی:** ارزشمند، قیمتی / را: به معنای «دارندگی» / **قلمرو ادبی:** سر: مجاز از "وجود" / **بهایی، رهایی:** جناس ناهمسان

بازگردانی: وجود من سراسر ارزشمند و آراسته به شرم و پاکی است، اگر بیگناه باشم، نجات می‌یابم.

### ۳۲- ور ایدون که زین کار هستم گناه / جهان آفرینم ندارد نگاه

**قلمرو زبانی: ور:** و اگر / **ایدون که:** چنانچه / **گناه:** اسم به جای صفت به کار رفته است در معنی گناهکار / **جهان آفرین:** خداوند؛ صفت فاعلی مرکب کوتاه (آفریننده جهان) / **جهش ضمیر:** مرجع ضمیر "م" در (جهان آفرینم) سیاوش، نقش مفعول دارد (جهان آفرین مرا نگاه نمی‌دارد) / **قلمرو ادبی: جناسواره:** گناه، نگاه

بازگردانی: اگر در این مورد گناهکار باشم، پروردگار من را زنده نمی‌گذارد.

### ۳۳- به نیروی یزدان نیکی دهش / کزین کوه آتش نیابم تپش

**قلمرو زبانی: دهش:** واژه وندی (ده + ش) / **نیکی دهش:** نیکی کننده / **تپش:** اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت / **قلمرو ادبی: کوه آتش:** اضافه تشبیهی (آتش: مشبه / کوه: مشبه به)؛ **اغراق / تپش یافتن:** کنایه از هراسیدن

بازگردانی: با کمک نیروی خداوند نیکی دهنده، از این کوه آتش (می گذرم) و هیچ نگرانی و دلهره‌ای ندارم.

### ۳۴- سیاوش سیه را به تندی بتاخت / نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت

**قلمرو زبانی: سیه:** اسب سیاه / **بتاخت:** بتازاند(فعل دووجهی)، بدواند (بن ماضی: تاخت، بن مضارع: تاز) / **بساخت:** آماده و مهیا شد / **قلمرو ادبی: تنگ دل شدن:** کنایه از "غمگین شدن" / **تندی:** ایهام (۱- خشم، ۲- سرعت) / **بتاخت، بساخت:** جناس ناهمسان / **جنگ آتش:** استعاره پنهان (آتش مانند انسانی بود که سیاوش قصد جنگ با او را داشت).

بازگردانی: سیاوش اسب سیاهش را به سرعت راند؛ غمگین و نگران نبود؛ بلکه خود را برای جنگ با آتش آماده می‌کرد.

### ۳۵- ز هر سو زبانه همی بر کشید / کسی خود و اسپ سیاوش ندید

**قلمرو زبانی: سو:** طرف/ زبانه/ زبانه آتش، شعله / **برکشید:** بلند شد / **خُود:** کلاهخود / **قلمرو ادبی: خُود:** مجاز از "سیاوش"

بازگردانی: از هر سو آتش شعله می‌کشید به گونه‌ای که کسی سیاوش و اسبش را نمی‌دید. (در آتش ناپدید شدند).

پیام: ارتفاع زیاد آتش

### ۳۶- یکی دشت با دیدگان پر ز خون / که تا او کی آید ز آتش برون

**قلمرو زبانی: دیدگان:** چشم‌ها / مرجع «او»: سیاوش / **قلمرو ادبی: دشت:** مجاز از "مردم" / **دیده پر از خون:** کنایه از شدت "غم و اندوه، خون گریه کردن" / **اغراق**





بازگردانی: همه مردم حاضر در آن دشت (از شدت اندوه) خون می‌گریستند و انتظار می‌کشیدند تا ببینند کی سیاوش از آتش بیرون می‌آید؟

### ۳۷- چو او را بدیدند برخاست غو / که آمد ز آتش برون شاه نو

**قلمرو زبانی: چو:** هنگامی که / مرجع او: سیاوش / برخاست: بلند شد (بن ماضی: برخاست، بن مضارع: برخیز) (هم‌آوا؛ خواست: طلبیدن) / غو: فریاد، بانگ و خروش، هورا / شاه نو: سیاوش / قلمرو ادبی: نو: ایهام (۱- ولیعهد بودن سیاوش ۲- جوان و جان بازیافته) / غو، نو: جناس ناهمسان بازگردانی: چون سیاوش را دیدند، فریاد برآوردند که شاه نو، به سلامت، از آتش بیرون آمد.

### ۳۸- چنان آمد اسب و قبا ی سوار / که گفتی سمن داشت اندر کنار

**قلمرو زبانی: چنان:** به گونه‌ای / قبا: نوعی لباس بلند مردانه / گفتی: گویی، قید تشبیه، انگار / سمن: یاسمن، گونه‌ای درخت گل (هم‌آوا؛ ثمن: بها) / اندر: در / کنار: بغل / قلمرو ادبی: قبا: مجاز از پوشنده قبا / سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن / اسب، سوار: تناسب / به ویژگی «شگفت آوری» حماسه اشاره دارد.

بازگردانی: اسب و سوار سفید پوش به گونه‌ای تندرست از آتش بیرون آمدند که انگار از کنار گل‌های یاسمن سفید بازگشته اند.

### ۳۹- چو بخشایش پاک یزدان بود / دم آتش و آب یکسان بود

**قلمرو ادبی: چو:** هنگامی که / بخشایش: آمرزش؛ بخشاییدن (بن ماضی: بخشود، بن مضارع: بخشا) / یزدان: ایزد، خداوند / پاک یزدان: ترکیب وصفی وارون / بود: باشد / دم: دما و گرما / قلمرو ادبی: تلمیح به داستان حضرت ابراهیم / آتش، آب: تضاد بازگردانی: زمانی که بخشایش و آمرزش ایزد پاک شامل حال کسی شود. گرمای آتش و سردی آب با هم برابر می‌گردد.

### ۴۰- چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

**قلمرو زبانی: چو:** هنگامی که / هامون: دشت / خروشیدن: فریاد زدن / قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی، اغراق / شهر، دشت: مجاز از "مردم" (می‌توان مجاز نیز در نظر نگرفت؛ زیرا ممکن است که از شهر و دشت فریادی به گوش برسد) / کوه، شهر، دشت: تناسب / واج آرایی: «ش»

بازگردانی: هنگامی که سیاوش از کوه آتش به خوبی به دشت آمد، فریاد شادی و همدردی همه مردم به گوش رسید.

### ۴۱- همی داد مژده یکی را دگر / که بخشود بر بی گنه دادگر

**قلمرو زبانی: را:** حرف اضافه به معنی "به" / دگر (دیگر): نهاد / مژده: مفعول / یکی: متمم / بخشود: آمرزیدن، از گناه درگذشت (بن ماضی: بخشود، بن مضارع: بخشا) / بیگنه: منظور سیاوش است / دادگر: عادل، منظور خداوند است / قلمرو ادبی: مصراع دوم: متناقض نما (پارادوکس) (از این جهت که شخصی بی گناه، گناهش بخشوده گردد)

بازگردانی: همه مردم به یکدیگر مژده می‌دادند که خداوند دادگستر، سیاوش بی گناه را آمرزید.

### ۴۲- همی کند سودابه از خشم موی / همی ریخت آب و همی خست روی

**قلمرو زبانی: خستن:** زخمی کردن، مجروح کردن (بن ماضی: خست، بن مضارع: خل) / قلمرو ادبی: موی کندن: کنایه از "شدت خشم و اندوه" / آب: مجاز از اشک، عرق شرم / موی، روی: جناس ناهمسان، تناسب / واج آرایی «م»





بازگردانی: سودابه از شدت خشم و اندوه موهای خود را می‌کند و اشک (عرق شرم) می‌ریخت و بر چهره خود چنگ می‌انداخت و آن را زخمی می‌کرد.

پیام: شدت ناراحتی

۴۳- چو پیش پدر شد سیاوش پاك / نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

**قلمرو زبانی: چو:** هنگامی که / شد: رفت / حذف فعل به قرینه معنایی [نه دود ... بود.] / قلمرو ادبی: پاك: ایهام (۱- پاکیزه ۲- بی گناه) / تناسب: دود، آتش، گرد، خاک / تناسب: آتش، خاک (عناصر چهار گانه) / پاك، خاک: جناس ناهمسان / واج آرای: صامت‌های "پ" و "ش" / واژه آرای: نه

بازگردانی: سیاوش پاك و بی گناه در حالی به نزد پدر رفت که اثری از دود، آتش، گرد و غبار با او نبود.

پیام: بی گناهی سیاوش

۴۴- فرود آمد از اسپ کاووس شاه / پیاده سپهبد پیاده سپاه

**قلمرو زبانی: فرود:** پایین / سپهبد: منظور کی کاووس است / حذف فعل به قرینه معنایی / قلمرو ادبی: واج آرای صامت "پ" / واژه آرای: پیاده / سپهبد، سپاه: تناسب، اشتقاق (رشته انسانی)

بازگردانی: کاووس شاه و همه سپاهیان و سربازان برای بزرگداشت سیاوش از اسب پیاده شدند.

۴۵- سیاوش را تنگ در بر گرفت / ز کردار بد پوزش اندر گرفت

**قلمرو زبانی: تنگ:** محکم / بر: آغوش، بغل / «گرفت» نخست: کشید / کردار بد: منظور "بدگمانی نسبت به سیاوش" / پوزش: عذرخواهی / اندر: در / اندر گرفت: آغاز کرد / قلمرو ادبی: در، بر: جناس / بر، بد: جناس / قافیة: بر، اندر؛ گرفت / قافیة دوگانه / جناس همسان: گرفت (۱- کشید، ۲- آغازید)

بازگردانی: (کی کاووس) سیاوش را محکم در آغوش کشید و از کردار ناپسند خود پوزش خواست.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- همان‌طور که می‌دانیم با روش‌های زیر، می‌توان به معنای هر واژه پی‌برد:

- قرار دادن واژه در جمله - توجه به روابط معنایی واژگان

■ اکنون بنویسید با کدام یک از این روش‌ها می‌توان به معنای واژه «اندیشه» در بیت‌های زیر پی‌برد؟

**الف)** چو شب تیره گردد شبیخون کنیم / ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم (فردوسی) / شبیخون: حمله ناگهانی دشمن در شب (رابطه ترادف) /

اندیشه: نگرانی (توجه به روابط معنایی واژگان)



- ب)** غلام عشق شو کاندیشه این است / همه صاحب‌دلان را پیشه این است (نظامی) / اندیشه: فکر (قرار گرفتن در جمله)
- پ)** چو بشنید خسرو از آن شاد گشت / روانش ز اندیشه آزاد گشت (فردوسی) / اندیشه: اندوه (توجه به روابط معنایی واژگان)

۲- بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی بر گردانید.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان / نه گردد مرا دل، نه روشن روان  
سرانجام [کی‌کاوس] گفت دل و روان روشن من از هر دوان ایمن نگردد.

۳- به جمله‌های زیر توجه کنید:

■ او در مراغه رصد خانه‌ای بزرگ ساخت. / ساخت: بنا کرد

■ او از دشمن خود، دوست ساخت. / ساخت: گردانید

■ آن نامدار، لشکری عظیم ساخت. / ساخت: پدید آورد، درست کرد

■ استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت. / ساخت: پدید آورد، تصنیف کرد

■ او با ناملایمات زندگی ساخت. / ساخت: کنار آمد، سازش کرد

- فعل «ساخت» در هر یک از جمله‌های بالا کاربرد خاصی دارد که با دیگری کاملاً متفاوت است؛ پس واژه «ساخت» در هر یک از کاربردهایش، فعل دیگری است.

- فعل‌های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف تغییر معنا می‌دهند. برای هر یک از معانی آنها جمله‌ای بنویسید.

**گذشت**: ۱- او از خیابان گذشت. (عبور کرد) ۲- مادر از خطای او گذشت. (بخشود) ۳- از دلش گذشت که این کار را انجام دهد. (خطور کرد) ۴- او از گفتن این حرف گذشت. (منصرف شد)

**گرفت**: ۱- کتاب را از کتاب فروشی گرفت. (ستاند) ۲- دیروز خورشید گرفت. (تیره شد) ۳- لوله گرفت. (بسته شد) ۴- در بازی فوتبال پایم گرفت.

(منقبض شد) ۵- گرفتم که شما راست می‌گویید. (می‌انگارم) ۶- آب بینی‌اش را گرفت. (پاک کرد) ۷- به خاطر انفجار گوشش را گرفت. (مسدود

کرد)

## قلمرو ادبی

۱- کنایه را در بیت‌های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

**الف)** چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی / بباید زدن سنگ را بر سیوی

**سنگ بر سیو زدن**: کنایه از آزمودن و آزمایش کردن.

سیاوش سیه را به تندی بناخت / نشد تنگدل، جنگ آتش بساخت

**تنگ دل شدن**: کنایه از ناراحت و غمگین شدن



۲- دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

**الف)** چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت (هر دو مجاز از مردم که داخل شهر و دشت بودن)

**ب)** رخ شاه کاووس پر شرم دید / سخن گفتنش با پسر نرم دید / (مجاز از وجودش)

۳- برای هر یک از زمینه‌های حماسه، بیت متن درس بیابید.

■ **فهرمانی:** سیاوش سیه را به تندی بتاخت / نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت

■ **خرق عادت(شگفت آوری):** چنان آمد اسپ و قبا ی سوار / که گفتی سمن داشت اندر کنار

■ **ملی:** کزین دو یکی گر شود نابکار / از آن پس که خواند مرا شهریار؟

## قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدیدند برخاست غو / که آمد ز آتش برون شاه نو

**بازگردانی:** هنگامی که سیاوش را دیدند فریاد زدند که پادشاه از آتش سالم و تندرست بیرون آمد.

۲- «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان / هر که نمرودی است گو می‌ترس از آن (مولوی)

در هر دو بیت به این اشاره دارد که اگر خدا بخواهد می‌تواند آتش را بی‌زیان گرداند تا به بنده درستکارش آسیب نرسد. سیاوش نیز همچون

حضرت ابراهیم (ع) به دلیل بی‌گناهی و پاکی وجودش، آتش به او آسیبی نرساند و سالم از کوه آتش بیرون آمد. البته آتش خاصیت سوزاندگی‌اش را

از دست نمی‌دهد و سرشتش همان است که بود مگر آن که لطف حق در کار باشد.

۳- نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط از متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

مفهوم مشترک	بیت متن درس	نمونه
ناسازی روزگار با انسان‌های آزاده	سیاوش بدو گفت اندوه مدار کزین سان بود گردش روزگار	ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده‌ای کز تیغ او مجروح نیست. (سنایی)
مردن با عزت بهتر از زندگی با ذلت است؛ یا دوری از زندگی ذلت آور	سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار	گریز از کفش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ (سعدی)



## کج حکمت: به جوانمردی گوش

● یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند.  
**قلمرو زبانی:** را: به معنای از (یکی را) / ملوک: م ملک، پادشاهان، سلطانان / عجم: سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایران / تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن / رعیت: مردم / جور: ستم / خلق: مردم / مکاید: مکیده یا مکیدت، کیده‌ها، مکرها، حيله‌ها / فعل: کنش / کربت: غم، اندوه / کربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم / غربت: غریبی، دور از خانمان (هم‌آوا): قربت: نزدیکی) / **قلمرو ادبی:** نثر مسجع و آهنگین است

بازگردانی: آورده اند که یکی از پادشاهان ایرانی به دارایی مردم دست درازی کرد و ستم و آزار آغاز کرد تا به جایی که مردم از فریب کارهایش در جهان پراکنده شدند و به خاطر گرفتاری ستمگری اش راه دوری از میهن برگزیدند.

● چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

**قلمرو زبانی:** چون: هنگامی که / رعیت: مردم / ارتفاع: محصول زمین‌های زراعی / ولایت: کشور، سرزمین / ارتفاع: محصول زمین‌های زراعی / ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت / نقصان: کم شدن، کاهش یافتن / خزانه: گنجینه / بازگردانی: هنگامی که مردم و جمعیت کشور کم شد، درآمد دولت نیز کاست. خزانه خالی ماند و دشمنان فشار آوردند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد / گو در ایام سلامت به جوانمردی گوش

**قلمرو زبانی:** که: کس / فریاد: کمک / فریادرس: یاور، دستگیر / مصیبت: دشواری، سختی، رنج / ایام: روزها؛ روزگار؛ ج یوم / **قلمرو ادبی:** روز مصیبت، ایام سلامت: تضاد / وزن: فعلاتن فعلاتن فعلاتن (رشته انسانی) // **واج آرایی:** « - »

بازگردانی: هر کس برای روز گرفتاری اش یاور می‌خواهد به او بگو در روزگار تندرستی جوانمرد و بخشنده باشد.

بنده حلقه به گوش ار نوازی برود / لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

**قلمرو زبانی:** بنده: برده / ار: اگر / نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن، نوازش کردن (بن ماضی: نواخت، بن مضارع: نواز) / **قلمرو ادبی:** حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع / واژه آرایی: حلقه به گوش، لطف / بازگردانی: اگر برده فرمانبردار تو هم، مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می‌گریزد؛ پس تا می‌توانی لطف کن که با لطف، فرد بیگانه، از تو فرمانبرداری خواهد کرد.

● باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون؛

**قلمرو زبانی:** باری: به هر روی، خلاصه / به مجلس او در: دو حرف اضافه برای یک متمم / همی خواندند: می‌خواندند / زوال: نابودی، از بین رفتن / مملکت: کشور / عهد: روزگار / **قلمرو ادبی:** ضحاک، فریدون: تضاد / تلمیح

بازگردانی: به هر روی در انجمن او از کتاب شاهنامه درباره نابودی کشور ضحاک و روزگار فریدون بیت‌هایی را می‌خواندند.



● وزیر، ملک را پرسید هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه بر او مملکت مقرر شد؟

**قلمرو زبانی:** ملک: پادشاه / را: حرف اضافه به معنای «از» / توان دانستن: می‌توانیم بدانیم / حشم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانبر / مقرر شد: قرار گرفت، ثبات و دوام یافت /

بازگردانی: وزیر، از شاه پرسید آیا می‌دانی فریدون که گنج، کشور و خدمتکار نداشت، چگونه کشوری را به دست آورد؟

● گفت: آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.

**قلمرو زبانی:** خلق: مردم / تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت و جانب داری / گرد آمدن: جمع شدن / تقویت: نیرو دادن، نیرومند ساختن، پشتیبانی

بازگردانی: گفت: همانگونه که شنیده‌ای گروهی از مردم پیرامون او با جانب داری جمع شدند و از او پشتیبانی کردند و پادشاهی یافت.

● گفت: ای ملک، چون گرد آمدن خلق موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟

**قلمرو زبانی:** گرد آمدن: جمع شدن / خلق: مردم / مگر: برای بیان پرسش انکاری، یا قید تأکید به معنی همانا / قلمرو ادبی: سر: مجاز از قصد بازگردانی: گفت ای پادشاه به این دلیل که جمع شدن مردم سبب پادشاهی است، تو چرا مردم را آشفته دل و آزرده می‌کنی؟ مگر نمی‌خواهی که فرمانروایی کنی؟

● ملک گفت موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ گفت پادشاه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.

**قلمرو زبانی:** ملک: پادشاه، سلطان / موجب: سبب، علت / گرد آمدن: جمع شدن / رعیت: مردم زیردست، عموم مردم / کرم: بخشش / پرو: بر او / را در «پادشاه را کرم...، تو را این هردو...»: دارندگی و مالکیت / ایمن: در امان، دل آسوده، (ممال از آمدن) / بازگردانی: شاه گفت: علت جمع شدن سپاه و مردم چه چیزی است؟ گفت پادشاه باید بخشندگی داشته باشد تا مردم پیرامون او جمع گردند و مهربانی داشته باشد تا در پناه حکومتش در امنیت زندگی کنند و تو هیچ یک از این دو ویژگی را نداری.

**نکند جورپیشه سلطانی / که نیاید ز گرگ چوپانی**

**قلمرو زبانی:** جورپیشه: ستمگر / سلطانی: پادشاهی / که: زیرا، زیراکه / آمدن: برآمدن، توانستن / قلمرو ادبی: مصراع دوم ارسال المثل است / شبه اسلوب معادله / وزن: فعلاتن مفاعلن فعلن (رشته انسانی) / قالب: مثنوی

بازگردانی: انسان ستمگر نمی‌تواند پادشاهی کند؛ زیرا هیچ‌گاه از گرگ نمی‌توان انتظار چوپانی داشت.

**پادشاهی که طرح ظلم افکند / پای دیوار ملک خویش بکند**

**قلمرو زبانی:** طرح: نقشه / قلمرو ادبی: طرح ظلم: اضافه تشبیهی / طرح افکندن: کنایه از بنانهادن / طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن / دیوار ملک: اضافه تشبیهی / پای چیزی را کندن: کنایه از زمینه نابودی را فراهم کردن

بازگردانی: شاهی که نقشه ستم به مردم را کشید، گویی دیوار پادشاهی خودش را نابود می‌کند.

**گلستان، سعدی**